



درس خارج فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: مسئله سیزدهم
موضوع جزئی: جمع بندی ادله جواز تقلید ابتدائی از میت
سال دوم
تاریخ: ۱۰ اسفند ۱۳۹۰
مصادف با: ۷ ربیع الثانی ۱۴۳۳
جلسه: ۷۶

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

جمع بندی ادله قائلین به جواز تقلید ابتدائی از میت:

بحث از جواز تقلید میت ابتدائاً مناسب است یک جمع بندی از مباحث مطرح شده داشته باشیم. البته هنوز بحث از فرع اول تمام نشده ولی در هر صورت برای فهم بهتر بحث این جمع بندی ضروری به نظر می‌رسد.

فرع اول مسئله سیزدهم این بود که آیا تقلید از میت ابتدائاً جائز است یا نه؟ ما عرض کردیم در این مسئله دو قول وجود دارد یکی قول مشهور قریب به اتفاق فقهاء است که می‌گویند تقلید میت ابتدائاً جائز نیست و دیگری هم قول به جواز تقلید میت ابتدائاً می‌باشد که میرزای قمی و اخباریین به آن ملتزم شده‌اند. البته از بعضی از کلمات مقدس اردبیلی هم این مطلب استفاده می‌شود. دو قول دیگر هم ذکر شد که به حسب ظاهر تفصیل در این مسئله بود، لکن گفتیم این دو قول از محل نزاع خارج است.

پس عمده اقوال همین دو قول جواز و عدم جواز تقلید ابتدائی از میت می‌باشد. ما در آغاز بحث مبنای میرزای قمی و اخباریین را در این رابطه مورد بررسی قرار دادیم و اشکالات مبنای میرزای قمی و اخباریین را ذکر کردیم. بعد از این مسئله گفتیم ابتدائاً باید در مسئله‌ی تقلید ابتدائی از میت تأسیس اصل کنیم؛ فائده تأسیس اصل این است که اگر از دلیل دست ما کوتاه شد و نتوانستیم دلیلی بر جواز و یا عدم جواز تقلید ابتدائی از میت پیدا کنیم، رجوع به این اصل کنیم. منظور از اصل اولی هم یعنی آنچه که مقتضای عمومات و اطلاقات یا حکم عقل است با قطع نظر از ادله خاصه؛ اگر ما هیچ دلیلی در این مسئله نداشته باشیم و ما باشیم و این موضوع به حسب قواعد و عمومات و اطلاقات چه حکمی در اینجا می‌شود بیان کرد؟ در مورد اصل اولی گفته شد، اصل عدم جواز تقلید ابتدائی یا عدم حجیت فتوای میت است. تقریرهای مختلفی از این اصل ارائه شده که بر طبق برخی از این تقریرها این اصل یک اصل عقلی و طبق بعضی از تقریرها اصل شرعی می‌باشد. ما پنج تقریر برای اصل ذکر کردیم؛ همه این پنج تقریر مبتلا به یک اشکال اساسی بود و آن اینکه در مقابل، استصحاب جواز تقلید یا حجیت فتوای مجتهد را داریم؛ بالاخره می‌گوییم این مجتهد میت قبلاً جائز التقلید بود و قبلاً فتوای او حجت بود الآن که شک می‌کنیم فتوای او حجت است یا نه، استصحاب بقای حجیت یا جواز تقلید یا جواز اخذ به فتوای او را جاری می‌کنیم. و این استصحاب بر آن اصولی که گفته شد یا حاکم و یا وارد است. پس نتیجه این است که ما اصل اولی عدم جواز تقلید ابتدائی از میت مردود است.

لکن عرض کردیم به این استصحاب اشکال شده که این استصحاب یا استصحاب حجیت است و یا استصحاب حکم ظاهری است و یا استصحاب حکم واقعی؛ این را ما به عنوان سه احتمال در این اصل جاری در مقابل اصل اولی مطرح شده توسط بعضی از بزرگان ذکر کردیم و گفته شد بنا بر هر سه احتمال این استصحاب جریان ندارد لکن در ادامه مطرح شد که انصاف این است که این اشکال به استصحاب وارد نیست البته در مورد این استصحاب نکات و اشکالات دیگری مطرح است که گفتیم بعداً به آنها اشاره خواهیم کرد (ما این استصحاب را در دو جا بحث کردیم که باید دقت کرد با استصحاب حجیت فتوای مجتهد را یکبار در بحث تأسیس اصل مطرح کردیم یعنی در مقابل آن اصل عدم اولی که بعضی گفته‌اند استصحاب حاکم یا وارد است و یکبار هم به عنوان دلیل چهارم قائلین به جواز تقلید ابتدائی از میت مطرح کردیم)

این استصحاب را در دو جا مطرح کردیم که موضع دوم به یک معنی مکمل موضع اول است.

در هر صورت ما نتیجه‌ای که در اصل اولی مربوط به تقلید ابتدائی از میت ذکر کردیم این شد که اولی این است که اصل اولی را اینگونه تقریر کنیم: به طور کلی اصل اولی در باب ظنون حرمت عمل به ظن است الا ما خرج بالدلیل؛ از حرمت عمل به ظن اموری خارج شده و حجت شده‌اند مثل ظن حاصل از خبر واحد و ظواهر از جمله اموری که از حرمت عمل به ظن خارج شده فتوای مجتهد حی می‌باشد. فتوای مجتهد حی بهر حال حجت است با اینکه از اموری است که ظن آور است ولی دلیل خاصی داریم که آن را از تحت حرمت عمل به ظنون خارج می‌کند لذا فتوای مجتهد حی قطعاً از دائره حرمت عمل به ظن خارج است.

اگر ما باشیم و فتوای میت و طبق فرض دست ما از دلیل کوتاه باشد و با قطع نظر از ادله خاصه درباره مجتهد میت شک داریم که آیا فتوای مجتهد میت حجة أم لا؟ آیا فتوای میت از حرمت عمل به ظن خارج شده یا نه؟ وقتی ما شک داریم، تحت عموم حرمت عمل به ظن باقی می‌ماند. نتیجه این است که تقلید از میت جائز نیست. لذا اصل اولی در باب تقلید از میت عدم جواز است یعنی مقتضای عمومات و قواعد این است که تقلید ابتدائی از میت جائز نیست.

بعد از تأسیس اصل عرض کردیم ادله دو قول را باید بررسی کنیم؛ ابتدا ادله قائلین به جواز تقلید میت ابتدائاً را ذکر کردیم. ما شش دلیل برای این قول بیان کردیم:

دلیل اول اطلاعات ادله لفظیه تقلید بود؛ عرض شد بر طبق این دلیل هیچ یک از آیات و روایاتی که دلالت بر جواز تقلید می‌کند مقید به قید حیات نشده است یعنی در هیچ کدام شرط نشده کسی که می‌خواهی از او تقلید کنی باید در قید حیات باشد لذا این اطلاق اقتضاء می‌کند بتوان از مجتهد میت هم تقلید کرد.

به این دلیل اول اشکالاتی شد؛ یک اشکال را مرحوم آقای آخوند مطرح کردند که اصلاً این ادله از این حیث اطلاق ندارد تا شما بخواهید به اطلاقش تمسک کنید و بگویید قید حیات اعتباری ندارد. این ادله در مقام بیان اصل تشریح هستند نه خصوصیات و شرایط کسی که می‌شود از او تقلید کرد. لذا از حیث شرایط مجتهد و مفتی در مقام بیان نیستند بنابراین به اطلاق این ادله نمی‌شود تمسک کرد. ما عرض کردیم این اشکال آقای آخوند وارد نیست کما اینکه قبلاً هم در موارد

متعددی مرحوم آخوند در اطلاقات ادله‌ی تقلید تشکیک کرده بودند و ما آنجا جواب دادیم نتیجه این بود که این ادله از این جهت در مقام بیان هستند و به اطلاقاتشان می‌شود اخذ کرد. پس اشکال اول به دلیل اول وارد نبود.

اشکال دومی به این دلیل شده که نوعاً بزرگان مطرح کرده‌اند و آن اینکه این ادله درست است اطلاق دارند لکن مسئله این است که اگر یک عنوانی در دلیلی ذکر شود، این عنوان ظهور در فعلیت دارد یعنی کسی که بالفعل فقیه است. بنابراین ادله با عنایت به ظهور در فعلیت دلالت دارد بر اینکه از میت نمی‌شود تقلید کرد چون فعلیت ملازم با حیات است. این اشکال دومی بود که به دلیل اول وارد شد.

ما در مورد این اشکال هم یک ان قلت و قلت مطرح کردیم نتیجه‌ای که گرفتیم این بود که بر فرض این عناوین ظهور در فعلیت داشته باشند نهایتش این است که به واسطه این اطلاقات حجیت فتوای فقیه بالفعل ثابت می‌شود، اما نفی حجیت فتوای میت از این ادله استفاده نمی‌شود. اگر مماشات کنیم و بپذیریم این عناوین ظهور در فعلیت دارند نهایتش این است که بر طبق این ادله فتوای فقیه بالفعل یعنی کسی که الآن متصف به وصف فقاہت است حجت می‌شود اما آیا من لم یکن فقاہتہ بالفعل آیا این شخص فتوایش معتبر نیست؟ گفتیم نهایت چیزی که می‌توان گفت این است که از این دلیل عدم حجیت فتوای میت استفاده نمی‌شود. اگر این را بگوییم این دلیل دلالت بر جواز تقلید ابتدائی نمی‌کند کما اینکه نمی‌تواند دلیل بر عدم جواز هم باشد. اما اگر بخواهیم در این دلیل دقت کنیم بعید نیست بتوانیم از این دلیل، جواز تقلید ابتدائی از میت را استفاده کنیم؛ چون اگر فعلیت در این عناوین دخیل باشد این مربوط به حال استنباط است یعنی کسی که می‌خواهد استنباط کند در مقام حدوث فتوی باید فقیه باشد اما اینکه بعد از آن هم باید فعلیت حفظ شود نمی‌شود به نحو قطعی ادعا کرد.

دلیل دوم سیره عقلائی بود؛ عرض شد که قطعاً سیره عقلاء بر رجوع جاهل به عالم است اعم از حی و میت (در صغرای مسئله تردیدی نیست) عمده این است که باید ببینیم آیا این سیره با مخالفت شارع مواجه شده است یا نه؟ عرض کردیم در مورد رادع سیره عقلاء سه احتمال وجود دارد؛ ما سه احتمال در مورد رادع سیره عقلاء را بررسی کردیم. یک احتمال را مرحوم آقای خوئی فرموده بودند؛ ایشان با ضمیمه چند مطلب نتیجه گرفتند اگر این سیره ردع نشده باشد لازمه‌اش توالی فاسده‌ای است که نمی‌توان به آن ملتزم شد. لذا از آن مقدمات استفاده کردند که این سیره از نظر شارع مردود است. احتمال دوم این بود که ما در مقابل این سیره اجماع بر عدم جواز تقلید ابتدائی از میت داریم و اجماع رادع سیره عقلاء می‌باشد. احتمال سوم را امام(ره) فرموده بودند که ما اصلاً نمی‌توانیم از عدم ردع شارع موافقت و تأیید شارع، نسبت به این سیره را کشف کنیم چون اساساً این روش در آن زمان ممکن و متعارف نبود و برای اینکه ما بتوانیم رضایت و تأیید شارع را نسبت به سیره‌ای کشف کنیم باید امکان آن سیره وجود داشته باشد و آن سیره در مرئی و منظر شارع محقق شده باشد که ما از سکوت شارع موافقت او را کشف کنیم در حالی که رجوع به اموات در آن زمان ممکن و متعارف نبود. پس این سیره مورد تأیید شارع نیست. آنگاه ما هر سه احتمال را رد کرده و اشکالات آنها را بیان کردیم و گفتیم در مقابل سیره عقلائی رادعی وجود ندارد.

تنها چیزی که باید منتظر بود که آیا رادعی می‌توان پیدا کرد یا خیر این است که ببینیم در بین ادله قائلین به عدم جواز چیزی به عنوان رادع می‌تواند باشد یا نه؟ لذا در مجموع به نظر می‌رسد این سیره عقلائیة مشکلی ندارد.

دلیل سوم حکم عقل بود؛ عرض کردیم دلالت دلیل سوم تمام نیست یعنی از نظر عقل تقلید ابتدائی از میت جائز نیست. دلیل چهارم استصحاب حجیت فتوای میت یا جواز تقلید از میت یا جواز اخذ به قول میت بود. نسبت به این دلیل پنج اشکال مطرح شد که همه این اشکالات یک به یک مورد بررسی قرار گرفت و معلوم شد که هیچ کدام از آن اشکالات به استصحاب وارد نیست.

دلیل پنجم روایت خاصه «خذوا بما رووا و ذروا ما رأوا» بود که از حسین بن روح نقل شد. این دلیل اشکالی داشت که اشکال آن را بیان کردیم.

دلیل ششم هم اطلاقات احوالی ادله‌ای است که در آن ادله ائمه (ع) ارجاع به اشخاص معین داده‌اند. عرض کردیم ائمه (ع) ارجاع به اشخاصی مانند محمد بن مسلم، زرارة، یونس بن عبدالرحمن و امثال اینها داده‌اند؛ این ادله اطلاق دارند اما اطلاق لفظی نیست بلکه اطلاق احوالی می‌باشد یعنی هم شامل زمان حیات آنها و هم شامل زمان وفات آن اشخاص می‌شود. پس به طور کلی نفس این ارجاع نشان دهنده این است که رجوع به میت اشکالی ندارد.

یک اشکالی به این دلیل شده بود که این اشکال را هم ما بررسی کردیم.

نتیجه: در مجموع از بین ادله‌ی ششگانه قائلین به جواز تقلید ابتدائی از میت معلوم شد که دلیل دوم یعنی سیره عقلاء و دلیل چهارم یعنی استصحاب و دلیل ششم یعنی اطلاق احوالی بعضی روایات، دلالت بر جواز تقلید ابتدائی از میت دارند. البته دلیل سوم که حکم عقل باشد و دلیل پنجم که روایت خاصه باشد دلالت بر مدعی ندارند. دلیل اول هم اطلاقات ادله لفظیه تقلید بود که اشکالاتی به آن وارد شده ولی بعید نیست که از دلیل اول هم به نوعی بتوان جواز تقلید ابتدائی از میت را استفاده کرد. پس قائلین به جواز تقلید ابتدائی از میت سه دلیل روشن بر قول خود دارند.

این خلاصه‌ی بحث از ادله قائلین به جواز تقلید ابتدائی از میت بود. بیان این جمع بندی لازم بود تا یک استحضاری نسبت به مباحث گذشته حاصل شود. حال باید ادله قائلین به عدم جواز را هم ذکر کنیم و بعد نهایتاً ببینیم که بالاخره تقلید ابتدائی از میت جائز است یا نه؟

تذکر اخلاقی:

روایتی است از امام صادق علیه السلام که می‌فرماید: «العافية نعمة خفية إذا وجدت نسيت و إذا فقدت ذكرت» عافیت نعمتی است که اگر انسان آن را داشته باشد و واجد آن باشد از آن غفلت می‌کند و فراموشش می‌کند و اگر این نعمت از دستش برود یادش می‌افتد.

مسئله‌ی عافیت مطلب مهمی است؛ عافیت در دنیا خودش مراتب و اقسام و انواعی دارد و بدیهی‌ترین آن همین عافیت بدنی می‌باشد. اینکه انسان از نظر جسمی عافیت داشته باشد؛ همین بدن انسان و جسم انسان با همین کار عادی همیشگی خود چه اندازه مهم است. اگر در یکی از اجزاء بدن مریضی و نقصانی ایجاد بشود به چه میزان انسان را به یاد این می‌-

اندازند که هنگامی که مثلاً این سرما خوردگی را نداشت چقدر خود بود. پس به صورت معمولی تا انسان دچار بیماری نشده خود این نعمت برایش مخفی است وقتی که گرفتاری برایش پیش می‌آید آن وقت می‌فهمد که هر روز از چه نعمتی برخوردار بود و از آن غافل بود. حال فرض کنید نعم بالاتر و مهمتر اینها هر کدام نباشد زندگی بر انسان سخت می‌شود البته اگر این نعمت از انسان گرفته شود این گونه نیست که هیچ ثواب و اجر و پاداشی در آن نباشد. نعمتهایی که خداوند در برابر صبر در برابر آن مشکل به او عطا می‌کند بی حساب است.

حال عافیت در زندگی و جامعه و دین مهمتر است. یکی از ادعیه‌ای که از ائمه علیهم السلام وارد شده همین مسئله عافیت در دین و عافیت در دنیا یا عافیت دنیا و آخرت است. اگرچه این روایت «العافية نعمة خفية إذا وجدت نسيت و إذا فقدت ذكرت» شاید بیشتر نظر به عافیت در دنیا دارد به عنوان نعمت. ولی بخشی از عافیت در دنیا مربوط به دین انسان است کسی که دینش محفوظ شود در این دنیا عافیت دارد و کسی که دینش آسیب ببیند در این دنیا هم عافیت ندارد. خیلی مهم است که انسان واقعاً به این نعمتهایی که خداوند به او داده توجه کند و قدر بداند و به گونه‌ای نشود که زمانی که این نعمت از انسان سلب شد تازه آن موقع یادش بیفتد که دیگر فائده‌ای ندارد.

إن شاء الله خداوند ما را قدردان نعمت‌ها و شاکر نعمت‌های خودش قرار بدهد و همیشه عافیت در دین و دنیا به ما عنایت بفرماید.

«والحمد لله رب العالمين»